



اولین صدر اعظم قاجار

حاج ابراهیم خان گلانتر (اهتمام الدوله)

که زد برجان موری مرغکی راه
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

به چشم خورشیدیم در گذرگاه
هروز از صید منقارش نپوداخت

(حکیم نظامی)

در تابستان سال ۱۲۰۵ هجری قمری، هنگامیکه لطفعلی خان زند، آخرین پادشاه دودمان زندیه، با بیست هزار قشون سواره و پیاده در سمیرم علیا (شش فرسخی شهرضا) دره قابل لشکر بابانخان قاجار برادرزاده آقا محمدخان (فتحعلی شاه) موضع گرفته بود و هر دو، سر راه خود را برای یک نبرد خونین آماده میکردند. در اوایل ماه ذیحجه در یکی از شب‌هایی که قرار بود سپیده دم آن، جنگ و سبزه‌بین طرفین آغاز گردد، ناگهان در آن شب تاریک صدای ناله‌ی چند گاواه در اردوگاه خان زند شنیده شد و متعاقب آن اسب‌ها در اثر هیاهو و صدای تفنگ رم کرده و سراسیمه و وحشت‌زده در میان خیمه‌ها فرار نموده و آنها را سرنگون مینمودند و سربازان را که در آن شب گرم در مقابل خیمه‌ها خوابیده بودند لگدمال میکردند. در اثر اغتشاش و صدای تفنگ و بوی باروت، خان زند وحشت‌زده از سرا پرده شاهی بیرون دوید و فکر کرد که دشمن شیبخون زده است و فوراً دستور داد تا مشعل‌ها را روشن کنند. سربازان بلافاصله فانوس‌ها را روشن کردند. همه‌ی عجیبی بود، وحشت و اضطراب همه جا را فرا گرفته و عده زیادی از سپاهیان که در تاریکی بر اثر غوغای اردوگاه سرگشته و حیران شده بودند متواری شدند و عده دیگری نیز بسا آشوبگران همصدا شده بودند. تنها عده معدودی از غلامان خاصه شاهی، خان زند را احاطه کرده بودند. لطفعلی خان وقتی متوجه شد که سردارانش

* آقای مهربان امیری از ترجمانان چیره دست و پژوهنده در تاریخ قاجار.

علیه او طغیان کرده و عده از سپاهیان نیز متواری شده‌اند لامحاله تصمیم به عقب نشینی و فرار گرفت. هیچکدام از سرکردگان و سرداران او را یاری نکردند. تنها طهماسب خان فیلی با هفتاد و دو نفر و عده‌ای از سپاهیان و فادار او که تعداد آنان جمعاً به سیصد نفر میرسد با وی بطرف شیراز حرکت نمودند. او میخواست هر چه زودتر خود را بشیراز برساند و با کمک وزیرش حاجی ابراهیم خان و برخوردار خان و محمدعلی خان و سایر سرداران و خوانین زندیه مجدداً سپاهی علیه دشمن و سرداران یاغیش تهیه و تدارک نماید ولی «او نمیدانست که مایهٔ پراکندگی اردو، از دارندهٔ شیراز و گوتوال آن شهر ارم طراز است». لطفعلی خان در ابرج و دشنگ از دسیسه و خیانت حاجی ابراهیم خان آگاهی یافت.

ولی خود را نباخت و بقول مؤلف فارسنامه: «دل از جای نداده تا پشت دروازه شیراز آمد». پاسداران قلعه از ورود او بدرون شهر ممانعت کردند. وی برای حاجی پیغام فرستاد و علت غدر و خیانت را از او جویا شد. حاجی ابراهیم در جواب گفت که چون شما کمر بقتل من بسته بودید من هم غیر از این کار برای حفظ جان خود چاره‌ای نداشتم و حالا هم اگر بجان خود علاقمند هستید بهتر است دل از شیراز برکنی و به هر شهر دیگری که مایل هستید بروید. لطفعلی خان پس از شنیدن پیغام حاجی بفکر فرو رفت و بیاد خدمات برجستهٔ حاجی ابراهیم خان افتاد و بخاطر آورد که حاجی چه خدماتی به پدرش جعفر خان کرده و به‌گونه حید مراد خان را در اربک شیراز محبوس ساخته و خود او را با سلطنت رسانیده بود. ولی علیرغم نیکی‌ها و فداکاریهای حاجی، او بدون دلیل تحت تأثیر تلقینات مادرش و وسوسه‌های برخوردار خان زند، این شخص زبرک و درعین حال صاحب قدرت را رنجانده و بدون فکر و مطالعه چنین حامی و پشتیبان متفندی را از دست داده است. او درحالی‌که با این افکار پریشان و مشوش دست بگریبان بود، لامحاله با اندک سپاهی که در اختیار داشت فوراً روانهٔ بنادر خلیج فارس شد

نیاکان حاجی ابراهیم خان

میرزا فضل‌الله خادری، مؤلف تاریخ ذوالقرنین، مینویسد که حاجی ابراهیم خان از بزرگان شیراز است و جد اعلای او دختری از خاندان حاجی قوام‌الدین را بمقتد خود در آورد و بعدها خانوادهٔ او به حاجی قوام‌الدین معروف شدند.^۳

مؤلف فارسنامه میگوید که عده‌ای از معمرین شیراز بر این عقیده‌اند که خاندان حاجی ابراهیم از نسل ذکور حاجی قوام‌الدین میباشند^۴ رضاقلی خان هدایت نیز بر این عقیده است که نیاکان حاجی ابراهیم از قزوین به شیراز کوچیدند و با خانوادهٔ حاجی قوام شیرازی وصلت نمودند.^۵ باری به هر حال محمود جد حاجی ابراهیم یکی از تجار و معاریف شیراز بوده و

در اواخر عهد صفویه دو باب مسجد و مدرسه بنام هاشمیه در محله بالاکفت شیراز احداث نمود و املاکی را نیز بر آنها وقف کرد. پس از مرگ حاجی محمود پسرش حاج هاشم در فتنه اشرف افغان بسمت کدخدایابی محلات حیدری شیراز منسوب گردید و بنا به گفته مؤلف فارسنامه در سال ۱۱۶۰ هجری بفرمان نادرشاه او را از یک چشم نابینا نمودند. ولی سر جان ملکم انگلیسی از قول میرزا محمد خان پسر حاجی ابراهیم خان مینویسد که حاجی هاشم در آخر عمر بعلت کهولت و پیری از چشم نابینا گشته و هنگامیکه نادرشاه افشار به شیراز سفر کرده بود حاجی هاشم از او در باغ دلگشا پذیرائی کرد و این واقعه بسبب شهرت و تشخیص خانواده حاجی هاشم در شیراز شده بود. حاجی طالب و حاجی ابراهیم خان پس از مرگ حاجی هاشم به مقام کدخدایابی در دولت زندیه انتخاب شدند. سر جان ملکم مینویسد حاجی ابراهیم خان در اوایل عمر به کدخدائی یکی از محلات شیراز منصوب شد. درایت و کیاست فوق العاده او سبب ترقی مقام او گردید. وی در عهد کریم خان مقام پدر را بدست آورد و در اوایل سلطنت صادق خان زند کدخدائی حیدری خانه را که از همه مهمتر بوده بعهده او محول نمودند. بنا به نوشته مؤلف فارسنامه در سال ۱۱۹۶ هجری علیمراد خان زند او را با اتفاق میرزا محمد کلانتر و میرزا چانی فسائی و عده دیگری از اعیان و اشراف فارس به اصفهان تبعید نمود و بعد از فوت علیمراد خان و سلطنت جعفر خان، میرزا محمد کلانتر بعلت اینکه روابط خوبی با جعفر خان نداشت از خدمت او سرباز زد و به آقا محمد خان قاجار پیوست^۸ و پس از اندک مدتی بعد که میرزا محمد کلانتر در اصفهان وفات یافت (۱۲۰۰ ق) جعفر خان بخاطر خدمات صادقانه حاجی ابراهیم او را به کلانتری شیراز منصوب نمود.

حاج ابراهیم، کلانتر شیراز

علت توجه جعفر خان به حاجی ابراهیم و انتصاب او به کلانتری شیراز این بوده که هنگامیکه علیمراد خان زند در مسورچه خورت اصفهان درگذشت (ربیع الثانی ۱۱۰۹ ق)^{۱۰} باقر خان خراسانی که از طرف او حکومت اصفهان را بعهده داشت بخيال سلطنت ائامیه و سلطنت علیمراد خان را تصاحب نمود و در حدود چهار پنج هزار تنگچی از چهار محال و سمیرم و قمه حاضر نمود و خطبه و سکه را بنام خود کرد و به تخت سلطنت جلوس نمود. جعفر خان برادر امی علیمراد خان که قبلاً بوسیله مادرش از بیماری برادر آگاهی یافته بود خود را شتابان به پشت دروازه اصفهان رسانید ولی قبل از آنکه وارد شهر شود باقر خان بدست چند نفر زخمی و اسیر گردید. پس از آنکه جعفر خان وارد اصفهان شد رسماً سلطنت خود را اعلام کرد، در این هنگام خیر درگذشت علیمراد خان و سلطنت جعفر خان به آقا محمد خان که در مازندران اقامت داشت رسید بلافاصله روانه

تهران شد و پس از فتح تهران بدون تأمل راهی اصفهان گردید.

تا هنگامیکه علی مردان خان زنده و در قید حیات بود، آقا محمد خان قاجار از او ملاحظه داشت و بقول سر جان ملکم هر موقع نزدیکان و خاصان خان قاجار او را تشویق به فتح عراق میکردند میگفت بگذارید این کور مشخص از میسان بر نخیزد بعد از او شاید کار ما رونقی بگیرد. ۱۱ هنگامیکه خبر عزیمت آقا محمدخان به اصفهان با اطلاع جعفر خان رسید، لشکری بسرداری نجف خان زند و احمد خان افغان بمقابله خان قارجار بقم اعزام نمود ولی این هردو سردار در مقابل سپاه آقا محمد خان تاب مقاومت نیاورده و منهزم شدند. چون این خبر شکست به جعفر خان رسید بنا بگفته میرزا محمد کلانتر «از خوف دهشت در شب شام نخورد» و صبح زود اثاث سلطنت را حتی قلیان مرصع مرحوم خاقان و کیل و مادر و خواهران خود و بیست و سه نفر خدمتکار زنانه و اسباب نفیسه را در اصفهان ریخته بجانب شیراز فرار نمود. ۱۲ پس از آنکه وارد شیراز شد کلانتران و کدخدایان شهر، مردم را باطاعت و فرمانبرداری از او ترغیب کردند. سر جان ملکم مینویسد از جمله کسانی که در این باب بیش از همه همگنان بذل جد و جهد نمود حاجی ابراهیم بود و بواسطه این خدمت کلانتری جمع فارس بدو محول شد. سرپرسی سایکس مینویسد یکی از شخصیت‌های مؤثر قابل توجه این زمان که حتی میتوان او را شخصیتی شاه ساز نامید حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم امین صالح شیراز بود. وی به جعفر خدماتی نیکو نموده و زمانی که رئیس خاندان زند (یعنی جعفر خان) از اصفهان فرار کرده بود او را در بدست آوردن شهر و موطنش کمک نموده بود. جعفر خان هم پیاداش این خدمت باو شغل کلانتری فارس را اعطا نمود. ۱۳

حاجی ابراهیم خان در خدمت جعفر خان

در مدت سه سال زمامداری جعفر خان زند، حاجی ابراهیم خان در نهایت صداقت و امانت باو خدمت کرد تا اینکه آن عده از خوانین زندیه که بدستور جعفر خان در اراک و کیل محبوس بودند دو نفر زندانیان خود را که دو غلام بچه (بنام‌های باقر و رجب) بودند بفریفتند و آن دو وسائل استخلاصی آنان را فراهم کردند. پس از آنکه زندانیان آزاد شدند به خوابگاه جعفر خان که در بستر بیماری بوده (گفته شده که بواسطه یکی از زنان حرم مسموم شده بود) شتافتند. آنان با طاق خواب وی حمله بردند. او با اینکه بیمار بود، با ضرب سیلی شاه مرادخان و جهانگیر خان و برادران صید مراد خان را بیهوش نمود ولی در حین مجادله ابراهیم خان پسر اسمعیل خان زند که جوان خردسالی بود با دسته جاروب از عقب برفرق جعفر خان ضربتی وارد آورد که در اثر آن بزمین در غلطید سپس صید مراد خان و دیس مراد خان و یاری خان

و حاجی عالی قای خان با ضرب چوب و سنگ ویرا از پای درآوردند و سرش را بریدند و از فراز کنگره ارک بزیرو انداختند.^{۱۴}

بعد از قتل جعفرخان، امرای زندیه لامحاله صید مراد خان را بسلطنت برگزیدند. هنگامیکه جعفرخان کشته شد لطفعلی خان فرزند او در بنادر خلیج فارس بود. صید مراد خان در نامه‌هایی که سرداران و سرکردگان اردوی او نوشت آنها را تهدید کرد که هرگاه لطفعلی خان را دستگیر نموده و تحویل ندهند، زنان و فرزندان آنان در شیراز بقتل خواهند رسید. سرداران لطفعلی خان پس از وصول مکتوب صید مراد خان لاجرم سر از اطاعت خان زند باز زدند و علیه او بشوریدند. لطفعلی خان لامحاله به بوشهر متواری و به شیخ ناصر ابو مهیری حاکم بوشهر پناهنده گردید.

حاجی ابراهیم در کسوت وزارت

هنگامیکه صید مراد خان نام شاهی بر خود نهاده بود، حاجی ابراهیم بیکار ننشست و به هواداری از لطفعلی خان بر علیه صید مراد خان دست بشورش زد و با یاری محمد حسین وزیر و میرزا جانی فسائی و سایر اعیان و اشراف، صید مراد خان را در ارک وکیل محبوس نمود و لطفعلی خان را که با کمک چریک‌های شیخ نصرخان دامیرعلی خان حیات داودی و دشتستانی خویش را به پشت دروازه شیراز رسانیده بود با اعزاز و اکرام وارد پایتخت نمود (شعبان ۱۲۰۳ ق).^{۱۵} گرانت واتسن انگلیسی، در کتاب خود مینویسد: شخصی که لطفعلی خان و پادشاه برای طرفداری مردم شیراز در موقع گرفتاری خود مدیون او بودند، کلاتر فارس بنام حاجی ابراهیم بود. این مرد قاضی که نسب یهود داشت و تشریف باسلام حاصل کرده بود^{۱۶} بواسطه جعفرخان به مقام شامخ رسید و پیاس خدمات شایانی که برای احراز پادشاهی پسر جعفر خان کرد، لطفعلی حاجی را وزیر خود کرد^{۱۷} زین العابدین کوهمره‌ای در مجمل التواریخ زندیه مینویسد: بعد از تمکن لطفعلی خان بر سر بر حکمرانی هواخواهان دولت را نوازشها نمود. حاجی ابراهیم شیرازی را که در اول کدخدای یک محله شیراز بود و بعون عنایت لطفعلی خان در عهد جعفرخان تا این زمان منصب کلاتری فارس منسوب باو بود بسبب استعداد ماده و کمالی دانشمندی و مساعی او در انتقال دولت بلطفعلی خان خطاب پدری داده مدارا لمهام گردید و بسا برادران و خویشان پیوسته مشمول عواطف و بمناصب شایسته بین الامثال سر بلند بسودند.^{۱۸} حاجی ابراهیم در اوایل سلطنت لطفعلی خان بسیار مورد توجه بود. این اعتماد و وفاداری تا زمانی دوام داشت که لطفعلی خان در سال ۱۲۰۵ هجری قمری جهت تسخیر کرمان به آن دیار لشکر کشی کرد. وی در غیاب خویش خسروخان برادر خرد سالش را به نیابت سلطنت و حساجی را بوزارت او انتخاب کرد و ضمناً محافظت قلعه شیراز را به بر خود داد و پاسداری حرمخانه

را به محمد علی خان ایشک آقاسی محول نمود در غیاب لطفعلی خان بین حاجی ابراهیم خان و بر خوردار خان و محمد علی خان نقار و کدورتی حاصل شد و آنان هنگام مراجعت لطفعلی خان حاجی را بخود سری و بی اعتنائی در نزد لطفعلی خان متهم نمودند. با اینکه لطفعلی خان ظاهر امر را رعایت میکرد ولی کم و بیش از وضع رفتار و کردار او پیدا بود که اعتماد اولیه خود را نسبت به حاجی از دست داده است. در گذشته نیز اتفاقی افتاده بود که بیش از پیش سوءنظن خان زند را نسبت بوزیرش تقویت مینمود. تفصیل از این قرار بود که شخصی بنام میرزا مهدی که سمت لشکر نویسی را داشت از طرف جعفر خان متهم باختلاس و سوء استفاده در اموال دولت شده بود و بدستور جعفر خان گوش او را قطع کرده بودند. هنگامیکه جعفر خان کشته شد و سر بریده اش را ازارک سلطنتی بیرون انداختند، در افواه شایع شده بود که میرزا مهدی به سر بریده جعفر خان اهانت کرده و از این طریق انتقام گوش قطع شده خود را گرفته است. حاجی ابراهیم خان که این شایعه را مجهول و بی اساس میدانست لطفعلی خان را وادار کرد که میرزا مهدی را عفو نموده و خلعتی هم باو ببخشد. مادر لطفعلی خان بخاطر این عمل، فرزندش را ملامت و سرزنش نمود که چرا به چنین شخصی که به سر پدرش اهانت کرده اینطور رفتار نموده است. لطفعلی خان



حاجی ابراهیم



لطفعلی خان زند و
حاجی ابراهیم کلانتر

که در اثر سعایت مادر بی‌اندازه خشمگین شده بود میرزا مهدی را بحضور طلبید. سرجان ملکم می‌نویسد که حاجی ابراهیم خان شخصاً با او گفته است که لطفعلی خان از میرزا مهدی پرسید که اگر کسی با پادشاه و ولینعمت خود بد کند سزای چنین شخصی چیست؟ او در پاسخ گفت این فرد را بسزای خیانت باید زنده زنده بسوزانید. لطفعلی خان گفت چنین شخصی شما هستید. سپس دست‌وداد تا او را در آتش انداختند. مورخ انگلیسی دردنباله همین مطالب می‌گوید حاجی بمن گفته بود که از همان روز که این واقعه اتفاق افتاد دیگر از لطفعلی خان قطع امید کرده بود.^{۱۹}

اندیشه خیانت

چو خواهد بود روز برف و باران
بدید آید نشان از بامدادان

قتل میرزا مهدی، آنهم با آن طرز فجیع، یعنی همان کسیکه بشفاعت و وساطت حاجی ابراهیم خان مورد عفو و بخشش خان زندیه قرار گرفته بود، زنگ خطر بود که حاجی ابراهیم خان را از توطئه‌های عظیم که علیه او ترتیب داده شده آگاه ساخته بود. او پی برد که دیر یا زود مورد خشم و غضب خان زند قرار خواهد گرفت و اگر هم عقوبتی نظیر میرزا مهدی در انتظارش نباشد، بی‌شک مقام و منزلت خویش را در دربار زندیه از دست خواهد داد.

ولی حاجی ابراهیم خان مرد سیاست و زیرکی بود و بقول سربرسی سایکس میتوان گفت که سیاستمداری از نوع بیسمازک بشمار می‌آمد.^{۲۰} او بخوبی از بی‌مهری و بی‌اعتمادی لطفعلی خان زند نسبت بخود آگاه بود و شاید هم بخوبی اوضاع آینده را باشم سیاسی که داشت احساس میکرد و میدانست که عنقریب ستاره بخت خاندان زندیه افول خواهد کرد و آقامحمد خان قاجار بنام پادشاه بلامنازع و مالک‌الرقاب ایران براریکه سلطنت جلوس خواهد کرد پس چرا به پایه‌های لرزان تخت سلطنت خانواده‌ایکه هر کدام بیش از چند صباحی حکومت نمیکنند و در اثر اختلاف خانوادگی بدست یکدیگر کشته میشوند متکی باشد؟ چرا او از کسیکه بجوانی و نجیب زادگی و دلوری خود مغرور و در کارها دقیق و سختگیر است^{۲۱} و قدر خدمات او را بخود و پادشاهی نادیده گرفته و فادار بماند؟ مگر شخص او به سرجان ملکم انگلیسی نگفته بود که یکی از قاصد وی از این کار، رهائی کشور ایران از خسارات و صدمات جنگهاست که بطور دائم بر سر سلطنت برپا میشده است؟ زیرا هیچکس جز عده معدودی از سپاهیان در این زد و خوردها از اینکه زندیه یا قاجاریه حکومت کند نفعی نداشتند و قاطبه مردم طالب و مشتاق ایرانی قوی و آرام و بزرگ بودند. او (یعنی حاج ابراهیم) خیال کرده بود که هر چه زودتر کار یکی از این دو رقیب یکسره شود و کشور از آشفتگی و دو دستگی و لطمات و صدمات جنگهای این دو خانواده بر سر پادشاهی نجات خواهد یافت^{۲۲} پیدا است که حاجی از مدتها قبل قدرت دو حریف را سنجیده بود و اطمینان داشت که لطفعلی خان دیر یا زود قدرت را از دست خواهد داد پس

به همین دلیل بر آن شد که کار او را یکسره کند. سرجان ملکم نیز که به نیت و قصد واقعی حاجی پی برده بود مینویسد: بدون تردید مقصود اصلی حاجی فقط حفظ جان خویش بود زیرا دیگر به هیچ وجه اطمینانی به لطفعلی خان نداشت و میدانست که دشمنان فراوان او در صدد محو و نابودی او هستند.

۱ - روضة الصفاء رضاقلی خان هدایت ج ۹ - ص ۲۳۸

۲ - فارسنامه فثائی ص ۲۳۳ ناسخ التواریخ قاجاریه ص ۲۳ - صدرالتواریخ ص ۱۹ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۵۰ - ۵۱ روضة الصفاء ج ۹ - ۲۳۷ - ص ۲۳۸ تاریخ سرجان ملکم ج ۲ - ص ۶۷.

۳ - حاجی قوام ممدوح حافظ که خواجه او را در اشعار خود ستوده است از جمله در این دو بیت معروف

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل که او بچوید چو حاتم همی صالدر داد

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

این حاجی قوام الدین حسن وزیر شاه شیخ ابوالحسن بوده است. محمود کتبی در تاریخ خاندان آل مظفر وفات او را در سال ۷۵۴ هجری ذکر میکند. خواجه حافظ نیز قطعه‌ای در تاریخ وفات او دارد.

سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن

ثالث ماه ربیع الاخر اندر نیم روز روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن

هفتصد و پنجاه و چار از رحلت خیر البشر مهر را جز امکان و ماه را خوشه وطن

مرغ روحش کوههای آشیان قدس بود شدسوی باغ بهشت از دام این دارمنن

مراجعه شود به کتاب تاریخ ادبی از سعدی تاجامی تألیف ادوارد برون ترجمه علی اسنر حکمت، ص ۳۷۰.

۴ - فارسنامه ص ۲۴۹. ۵ - روضة الصفاء ج ۹ ص ۳۶۷، سرپرسی سایکس مینویسد مرحوم قوام الملک شمیری را که حافظ سروده و بحاجی قوام الدین اشاره نموده بمن نشان داد و گفت که آن اشاره به نیاکان اوست ولی این مطلب توسط بعضی مقامات ایرانی مورد تکذیب و انکار قرار گرفته است. سرپرسی سایکس، ج ۲ ص ۴۴۶. ۶ - فارسنامه ص ۲۴۹. ۷ - تاریخ سرجان ملکم ج ۲ ص ۶۴.

۸ - میرزا محمد کلانتر در مورد جعفر خان در روز نامه خود مینویسد جعفر خان در موقع سلام بحقیق فرمود میرزای کلانتر فارس مرحوم کریم خان چند سال دیر بمرد و پادشاهی ما را عقب انداخت و با آنکه اندامی گنده و بزرگ و منظری کریمه و ریشی زشت و جنبی فراوان داشت همه روزه ذکر خیری ازدلاوری و خوش اندامی خود میفرمود

در هر روزی دامن هرپسه با قند و روغن در صبح میخورد و در وقت چاشت باندازه سه

چهار نفر مرد بازیر بکار میبرد و در میان چندین مرغ تنقل مینمود زور و بازوی فوق العاده داشت... و به شمشیر شتر پرا با یالان بدنیمه نمودی لیکن از جین ذاتی در هیچ جنگی پایدار نگشت و در میدان جدال در برابر دلآوری نه ایستاد... رجوع شود بفارسینامه ناصری ص ۲۲۶.

۹- میرزا عبدالکریم در ذیل تاریخ گیتی گشا در مورد تبعید حاجی ابراهیم به اصفهان مینویسد به از آنکه علیمراد خان زند قلعه شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیاد کنی مسموره آن بوم و بر گردید. بعضی از اشرار آن کشور و فساد پیشگان از صلاح بر خیر را که با وجود نابودشان معز ملک و دیار و دولت موجودشان شورانگیز روزگار بود به خروج از قلع شیراز فرمان داد از آن جمله حاجی یهودی طینت و فرور طبعیت را (منظور حاجی ابراهیم است) نظر به شرارت ذاتی و خیانت جملی که در آب و گلش مجهز بود هم سلك سایر مخرجین و با کوچ خانه و برادران دیوانه اش مامور به دار السلطنه اصفهان نمود رجوع شود به تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا صادق ص ۳۳۹ و ۳۴۴. میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نیز در این مورد مینویسد و علیمراد خان برای دلجوئی از جعفر خان پسر صادق خان که برادر مادری او بود... ساخت خود را از قتل صادق خان... بری ساخته و تقصیر را بر اکبر خان انداخته ... حکم فرمود که حقیر و برادر معکرم میرزا جانی و فرزند مقامی حاجی ابراهیم و جماعتی دیگر از اعیان شیراز با کوچ عیال در دوسه ساعت از شهر کوچیده روانه اصفهان شویم. شصت نفر محصل مافی و نالکنی در بنده خانه حاضر شده تشدد در حرکت داشتند بتاريخ دوم جمادی اول ۱۱۹۶ با اهل و عیال روانه اصفهان شدیم مراجعه شود بفارسینامه فسائی ۲۲۳ - ۲۲۴.

۱۰- در ذیلی که زین العابدین کوهمره بر (کتاب مجمل التواریخ زندیه) تألیف ابراهیم الحسن گلستانه نوشته و به اهتمام مدرس رضوی در سال ۱۳۲۰ در تهران بچاپ رسیده در مورد مرگ علیمراد خان چنین آمده است چون در شرب خمر موله و از اعتدال میگذرائید بالاخره باستسقاء مزجر گردید چنانچه از مالجه مر فوع الطعم شده وزیرش میرزا ربیع اصفهانی او را بر تخت روان سوار و با افواج رکابی از تهران عزیمت اصفهان نمود در عرض راه ساقی اجسل او را ساغر همتا چشاندیده تخت روانش نشیمن سلطان فنا گردیده بعالم بقاشافت چون میرزا ربیع مردی صاحب فکر بود او را بشویش بی اعتدالی سپاه اخفا داشته کماکان نعلش او را هر روزه بر همان تخت روان پوشیده اطراف روان هنگام سلام عام خود به نزدیک تخت روان شده سخنان مصلحت بیان از زبان سلطان متوفی بر سرداران اظهار مینمود تا منزل مشهور بمورد چه خوار که آخرین منزل است تا با اصفهان هنگام صبح که بدستور هر روز نعلش بر تخت روان و قاطران زیر آن روان ... نا آگاه یکی از قاطران حمله تخت روان را دست خطا شده بر زمین آمد نعلش علیمراد خان بخاک افتاد (رجوع شود مجمل التواریخ زند ص ۲۸۷).

۱۱- تاریخ سر جان ملکم ج ۲ ص ۶۲ ۱۲- فارسینامه فسائی ص ۲۲۶- مجمل- التواریخ زندیه ص ۲۸۷. توضیح. حاجی سایمان بیگ صاحبی در تاریخ وفات علیمراد خان و جلوس جعفر خان میگوید:

نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی
علیمراد برون شد نشست جعفر خان
۱۳ - تاریخ سرجان ملکم ج ۲ ص ۶۲
۱۴ - تاریخ ایران سرپرسی سایکس ج
۲ ص ۴۴۶.

۱۵ - مجمل التواریخ زندیه تألیف ابوالحسن گلستانه.
۱۶ - فتحعلی خان صباحر تاریخ جلوس اطفعلی خان گوید،
رسم عدالت چه کرد زنده بتاریخ او گفت صبا او بود ثانی نوشیروان (۱۲۰۳ ق)
۱۷ - ظاهر امورخ انگلیسی این قسمت را از تاریخ زندیه اقتباس نموده در ذیل تاریخ گیتی گشا
تألیف میرزا صادق چنین آمد.... حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید-
الاسلام که اودر عهد خاقان گیتی سنان وکیل در میان اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله ازمحلات
حیداری خاند شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلربیگی (منظور صادقخان است) نظریه
صدور بعضی خدمات جزوی کدخدای کل حیدرخانه به او تعلق یافت... رجوع شود به تاریخ گیتی
گشا ص ۳۳۹ - ۳۴۴ بعضی از مورخان دوره قاجار نیز به یهودی الاصل بودن حاجی ابراهیم
اشاراتی کرده اند مرآجه شود به کتاب فلسفه و صدر التواریخ اعتماد السلطنه ۱۸ - مجمل التواریخ
زندیه تألیف ابوالحسن گلستانه.

- ۱۹ - تاریخ سرجان ملکم ج ۲ - ص ۶۶
۲۰ - تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی گیلانی ج ۲ - ص ۴۴۶
۲۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. سعید نفیسی ج ۱ - ص ۴۴
۲۲ - تاریخ ایران سرجان ملکم ج ۲ ص ۶۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

اتحاد و هم پستی

زدانان سونشیدی این داستان
که بر گوید از گفته باستان
که گر، دوبرادر نهد پست پست
تن کوه را، باد ماند بمشت
حکیم فردوسی طوسی قرن چهارم هجری